

فصل سوم:

رویکرد اسلام به مسئله اقتصاد

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

اقتصاد در پرتو ایمان و اعتقاد

اسلام ناظر به این واقعیت است که منشأ ظواهر (پدیده‌های) اجتماع و اقتصاد، نفوس بشری است. نفوس بشری ترکیبی است از اندیشه‌ها و اخلاق و فطریات و غرایز. چگونگی روابط اجتماعی، اقتصادی و طبقاتی ترکیبی از انعکاس و ظهور همین نفسیات است. نفسیات به طور کلی دو قسمت است: [نخست] اصول ثابت که از ممیزات و خواص بشری است و اگر این اصول از انسان سلب شود، به صورت پدیده‌ای درمی‌آید غیر از آنچه هست. همه افراد بشر در این اصول، در هر زمان و هر محیط شریک‌اند، مانند اصل حق‌جویی علمی (دریافت علل و غایات) و عملی (ایجاد عدل و حق برای ذی‌حق)، کمال‌یابی (پیشرفت در علم و تأمین قدرت و بقا)، عواطف بشری (محبت، احسان، گذشت)، حب مال (وسیله تأمین لذات و شهوات و یا قدرت). [قسم] دیگر اصول غیر ثابت نفسیات انسانی، کیفیت ترکیب این اصول و قوای نفسانی و ظهور قدرت هر قسم بر قسم دیگر و حاکمیت آن است. این کیفیت و ترکیب، به حسب وضع محیط اجتماعی و اقتصادی و مواردی، متغیر و غیر ثابت است.

شکل اجتماع و حرکت تاریخ

از این نظر، منشأ شکل اجتماع و حرکت تاریخ، انسان است، چه اصول ثابت انسانی، حاکم بر محیط گردد یا انسان محکوم محیط اجتماع و وسایل و چگونگی اقتصاد شود.^۱ در واقع محرک تاریخ (دینامیک آن) تضاد قوای ثابت

۱- دانشمندان و محققان تاریخ برای کشف علل و فلسفه پیدایش حکومت‌ها و تمدن‌ها و تحولات تاریخی بررسی‌هایی کرده و نظریات مختلفی داده‌اند. چون علم فلسفه تاریخ از علوم مستحدثه و در حال تکامل است، تا کنون به نتایج و نظریات کلی و قاطع و جامعی که همه جهات و نواحی

← تاریخ را دربرگیرد و به همه ادوار تاریخی و اطوار آن و در همه جا صدق کند، نرسیده‌اند. آنچه به آن رسیده‌اند نتیجه تجربیاتی است که اگر بعضی موارد صادق باشد، در همه موارد گذشته و آینده تاریخ صدق آن قطعی نیست. اول کسی که به شهادت دانشمندان شرق و غرب، تاریخ را از صورت وقایع‌نگاری خارج کرد و به فلسفه تاریخ و بررسی کشف علل حوادث تاریخی پرداخت، ابوزید عبدالرحمن، محمد بن خلدون مالکی، از اهالی اسیبیه بوده است (متوفای سال ۸۰۸ هجری قمری در قاهره). ابن خلدون، در مقدمه مشهور تاریخ خود به تحقیق علل ولادت و مرگ تمدن‌ها و حکومت‌ها پرداخته است و نخست به این نتیجه رسیده که مهم‌ترین علل پیدایش تمدن‌ها و حکومت‌ها قدرت قوای معنوی و اخلاقی و جسمانی است و علت مرگ و از میان رفتن آن‌ها نیز انحطاط همین قواست. او چنین نتیجه گرفته که چون مردم بیابانی و قبایل چادرنشین زندگی طبیعی و دشوار صحرائی دارند، قوای جسمی و نفسانی آن‌ها همیشه نیرومند و تعصب قبیلگی و قومی در آنان شدید است و پیوسته دارای تحرک و نشاط‌اند؛ به خلاف شهرنشینان که چون در رفاه و آسایش به سر می‌برند، همواره قوای جسمی و معنوی‌شان رو به ضعف می‌رود و از این حیث در معرض فنا و زوال قرار دارند. بر این اساس، همیشه ایلات و قبایل مولد تمدن‌ها و حکومت‌ها هستند. بعضی از محققان فلسفه تاریخ بیشتر به آثار وضع جغرافیایی و آب و هوا و اوضاع طبیعی و اقلیمی توجه کرده‌اند و این‌ها را مؤثر در اخلاق و عادات و تمدن‌ها می‌دانند. بعضی دیگر منشأ اصلی اخلاق، عادات و تمدن‌ها را عقده‌های نفسانی می‌پندارند. فروید و پیروان وی به عقده‌های درونی، به خصوص عقده‌های ناشی از غریزه جنسی، تکیه کرده‌اند. اقتصاددانان قرن اخیر، تمدن‌ها و اوضاع اجتماعی را مبتنی بر وضع و روش اقتصادی می‌دانند. مارکس، پیروان و همفکران وی عوامل و وسایل تولید را یگانه منشأ و زیربنای جوامع و تحولات و اخلاق دانسته‌اند. ولی هیچ‌یک از این صاحب‌نظران برای انحصار تأثیر هر یک از این عوامل و علل، با بررسی‌هایی که در تأثیر آن‌ها شده و ادله‌ای که ذکر کرده‌اند، هیچ دلیلی نیاورده‌اند و اهل تحقیق، مستقیم و غیرمستقیم، به دخالت شعور و اراده انسان معترف‌اند. پیروان مارکس، با تبلیغات خاص و پردامنه خود، عملاً به بیدار کردن شعور و به تقویت اراده طبقات محروم پرداخته‌اند. خود این روش عملی، نشان می‌دهد که تضاد طبقاتی به تنهایی منشأ اثر و تحرک نیست و انسان یکسره مقهور عوامل اقتصادی نیست. پیش از هر کتاب و نظریه‌ای، قرآن کریم در بیان حوادث تاریخی به علل و اسرار بقا، فنا، سعادت و شقاوت اقوام و ملل توجه داده است. از نظر قرآن، مؤثرترین علل بقا و فنای ملل و اقوام و ترقی و انحطاط آنان هدایت و ضلالت است. یعنی هدایت یافتن فکر به سوی ایمان توحیدی و دریافت قوانین کلی خلقت و حیات و عمل به خیر و حق و صلاح و یا گمراهی در این‌ها. قرآن نشان می‌دهد که اشخاص و اقوامی با هدایت به حق و یافتن راه مستقیم قدرت یافتند و دارای هرگونه نعمت شدند و مردم و مللی با داشتن هرگونه قدرت و وسیله و پیشرفت، چون از دعوت پیامبران و مصلحین سرپیچیدند و به گمراهی خود ادامه دادند، در برابر نظام عمومی حیات و قدرت حق نابود و فانی گشتند.

←

بشری و روح سرکش او با وضع اجتماع، لذات و شهوات حیوانی با احتیاجات و لذات و عوامل محیط است.

در تصادم قوای عالی انسانی با عوامل اقتصادی و لوازم و آثار آن، اگر انسانیت مقهور و محکوم شد، تضاد طبقاتی رخ می‌دهد. این تضاد اگر به صورت حاد درآید یا طبقات با هم از میان می‌روند و به دنبال آن آثار اجتماع و تمدن هم در ظلمت نیستی فرو می‌رود یا در آغاز، طبقه حاکم و غالب و سپس طبقه مغلوب راه فنا را می‌سپزند. به هر حال، بر سر در آثار و بناهای باشکوه و کاخ‌های ظلم و بیدادگری نقش ثابت و آیه حکمت^۱ حک شده است.

اما اگر به فرض مبادی انسانی حاکم شد و عوامل و انگیزه‌های مادی را محکوم یا طرد کرد و در اثر آن تضاد و حرکت از میان رفت، نتیجه آن نیز سکون و سپس فناست؛ زیرا حاصل حاکمیت لذات حسی و وسایل و آثار آن گراییدن به خود است (خودپرستی) و حاصل حاکمیت مطلق مادی انسانی سکون و متلاشی شدن فرد است. بنابراین، چون پایه اجتماع و

←»

«فجر، ۶-۱۴» آیا ندیده‌ای که پروردگارت با آنان که در آن وادی سنگ می‌بریدند و با فرعون دارای میخ‌ها؛ آنان که در شهرها سرکشی کردند و از حد درگذشتند. و در آن‌ها بسی تباهی کردند. پس پروردگارت تو تازیانه عذاب را بر آنان فرو ریخت. هرآینه پروردگارت در کمین‌گاه است؛»^۱

«غافر، ۲۱» آنان از این‌ها نیرومندتر و دارای آثار بازمانده بیشتری در زمین بودند؛^۲

«روم، ۹» و بیش از آنچه اینان آبادش کردند آن را آباد ساختند؛ این‌گونه آیات بسیار در قرآن کریم آمده که همان قانون را بیان می‌دارد. توجه و تذکر به هدایت و مردم هدایت‌یافته به صراط مستقیم و نیز کسانی که مورد خشم خداوند گردیدند یا گمراه شدند به صورت دعا، در سوره «حمد» آمده که جزو نماز و دعای شبانه‌روزی مسلمانان است. چون منشأ هدایت و ضلالت افکار و قوای مختلف و متضاد انسان مرید و مختار است، پس اساس و زیربنای حرکت تاریخ، انسان و قوای انسانی است.

۱- «چه بسیار بوستان‌ها، چشمه‌ها، کشتزارها، جایگاه‌ها و مقام‌های ارجمند را پس از خود بی‌سرپرست گذارند.» دخان، ۲۵-۲۶.

حیات بشری بر استقلال فرد ضمن مصلحت و منفعت اجتماع است، عدم این توازن اجتماع را متلاشی می‌کند.^۱

طریق بقا و تکامل مستمر این است که میان مبادی انسانی که منشأ از خود گذشتن است و انگیزه‌های شهوات (موجبات به خود پرداختن) که از لذات حسی و احتیاجات برانگیخته می‌شود، تعادل و توازنی ایجاد شود تا هریک بر دیگری چیره نگردد. از تصادم این دو قطب متضاد بشری است که تکامل معنوی و مادی سرچشمه می‌گیرد و نیروهای فردی و اجتماعی پیش می‌رود.

انگیزه‌های فردی - خودبینی و لذت و نفع‌جویی - را احتیاجات و ضرورت‌های حسی و مادی پیوسته برمی‌انگیزد و تحکیم و تقویت می‌کند. از این جهت، برای انگیزش آن محرک دیگری لازم نیست؛^۲ ولی مبادی انسانی را باید با تعلیم و تربیت نافذ و عمیق برانگیخت و تقویت و تحکیم کرد تا مانند صخره محکمی طغیان امواج شهوات را برگرداند و تعدیل سازد. تعلیم و تربیت نافذ و عمیق، که در زمینه ایمان و اصلاح نفسیات باشد، می‌تواند مبادی انسانی را تحکیم کند:»

«... آن ایمانی زمینه نفسانی دارد که خواست فطرت - سرشت اولی عقل - و مورد تصدیق عقل استدلالی باشد. قدرت خواهی و کمال‌یابی و پیوستن به آن مهم‌ترین انگیزه فطرت و دریافت مبدأ قدرت و علت پیدایش مطلوب‌ترین خواست عقل استدلالی است.

۱- چنان‌که در هند و سرزمین‌های اسلامی، بعد از آنکه روح حق‌پرستی و تقویت نیروهای معنوی و انسانی، بدون مسئولیت و همراه با انزوای از دنیا و جدای از کار و تولید (عرفان و تجرد) غالب و حاکم شد، گرفتار سکون و محکوم دیگران شدند و از میدان زندگی برکنار گردیدند.

۲- در جوامعی که رو به انهدام می‌رود، عیاشی و لذات بیش از ضرورت با وسایل مختلف ترغیب می‌شود و به این وسیله قوای معنوی افراد از میان می‌رود:»

«و چون بخواهیم مردم شهری را هلاک

کنیم، کامرانان آنجا را فرماییم تا در آنجا نافرمانی و گناه کنند؛ آن‌گاه آن گفتار بر مردم آن سزا شود؛ پس آن را به سختی نابود کنیم.» اسراء(۱۷)، ۱۶.

۳- «آن خداوندی که برانگیخت در میان درس‌ناخواندگان پیامبری از آنان، تا پیوسته آیات خدا را بر آنان تلاوت کند و آنان را پاکیزه گرداند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد.» جمعه(۶۲)، ۲. در این آیه تعلیم کتاب و حکمت از راه تلاوت آیات، که منشأ ایمان است، بیان شده است.

همین انگیزه فطری و عقلی منشأ قدرت تعقل و شکفتن استعدادها و کمالات انسانی است.

اگر در هر مرحله این استکمال توقف پیش آید، عوامل و انگیزه‌های متضاد چیره و مبادی انسانی محکوم و مقهور می‌گردد. برای آزادی از این محکومیت و ادامه تکامل، چاره‌ای جز ایمان (پیوستگی) به کمال و قدرت نامحدود و مطلق نیست. اصل نخستین اعتقاد اسلامی و حقیقت دعوت به توحید، همین ایمان به قدرت کمال مطلق است و فقط این عقیده می‌تواند منشأ تحول از خوداندیشی به کمال‌اندیشی و پیوستگی به آن شود؛ و از آثار این ایمان به حق، مالکیت و تصرف برای حق مطلق است. اوست که در ذات انسان و موجودات تصرف بحق و پیوسته دارد و انسان در برابر او و خلق مسئول است. با این نظر، منابع زمین و خیرات طبیعت از آن گروه یا طبقه‌ای نیست. بشر، با قدرت عقل و تدبیری که دارد، می‌تواند در آن تصرف کند و از آن بهره بگیرد. هیچ‌کس حق جلوگیری از تصرف و بهره‌گیری دیگری را ندارد و نباید به آنچه با تدبیر و عمل به دست آورده شده تجاوز کند. قرآن با صراحت حق مالکیت مطلق، تصرف، تسخیر، جعل و وضع را از آن خداوند و حق بهره‌گیری (تصرف محدود) را از آن همه خلق اعلام فرموده است:

» «

» « و بسیاری آیات دیگر. پیوستگی به مبدأ خیر و رحمت می‌تواند انسان را آن‌طور بالا ببرد و آن‌چنان فکر او را باز کند تا سراسر خلق را با نظر رحمت بنگرد. از تکرار این نظر است که سرچشمه رحمت و احسان به خلق از قلب می‌جوشد و در اعمال جاری می‌شود.^۴

۱- «مسخر ساخته است برای شما آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است که همه از اوست.»

جائیه (۴۵)، ۹۳؛ این مضمون در آیات مکرر آمده است.

۲- «آن خداوندی که زمین را برای شما بستر آسایش گردانیده است.» بقره (۲)، ۲۲.

۳- «زمین را برای همه مردم نهاده است.» رحمن (۵۵)، ۱۰

۴- تکرار « در قرآن کریم و هنگام نماز و دستور آن با هر عمل برای این‌گونه نتایج

است. چه، تکرار الفاظ و کلمات موجب توجه مستمر به مفاد حقیقت و گرایش به آن می‌شود و

به تدریج در نفوس ریشه می‌گیرد و ثمر می‌دهد و میوه اعمال صالح از آن می‌روید: »

روی آوردن به حق و کمال مطلق، گرچه از انگیزه‌های فطرت و عقل مطلق و مجرد است، درک و جذب آن برای عموم میسر نیست؛ زیرا عقل شعاعی از نفس است و نفس چون پیوسته دستخوش هواها و رشته‌های جواذب مختلف است، خواه‌ناخواه محکوم علایق و عوامل مخالف که ریشه آن پیوسته در نفوس محکم‌تر و عمیق‌تر می‌شود، خواهد گردید. از این جهت، باید دیگر خواسته‌های فطری و نفسانی با انگیزه کمال‌جویی هدایت شود و توسعه و رشد یابد. از خواست‌های بارز نفسانی، قدرت‌طلبی، تأمین بقا، وصول به لذات خالص و پایدار و محیط امن و سلامت است.

انگیزه جمع و ذخیره ثروت نامحدود و تحکیم بناهایی که بیش از عمر طبیعی انسان عمر کند و صدها سال پایدار بماند و کوشش برای رسیدن به قدرت‌های پرمسئولیت اعتباری و بی‌ثبات، همه، برای تأمین قدرت و بقا و لذات و از ممیزات نفوس بشری است. آیا این سائق‌های نیرومند بشری بیهوده است؟ و یا این خواست‌ها و آرزوهای ریشه‌دار و پردامنه در روی طبیعت گریزان و در میان دیوارهای ماده انجام می‌گیرد؟ مگر این نیست که هر مطلوب و معشوقی پس از وصول نمی‌پاید و بلکه منفور می‌شود؟ لذات حسی خالص و مستمر را فقط در زندگانی حیوانات می‌توان یافت. این زندگانی گذرگاه بشر است که به بازگشت به آن به هیچ‌وجه راضی نیست و نسبت نام و صفات آن حیوانات را به خود ناسزا و توهین می‌داند. انسان خود را آماده می‌بیند که برای آرزو و لذات برتر، هرچند نسیه و مجهول باشند، از لذات محسوس نقد چشم بپوشد؛ بلکه هستی خود را در راه وصول به آن گرچه پس از زمان‌های دراز باشد، قربانی کند. اگر این خصوصیات و صفات و انگیزه‌های بشری را بیهوده بپنداریم، اصول علیت و تناسب و قیاس که مایه‌های اصلی تحقیق و کشف اسرار و رموز خلقت است بی‌پایه می‌شود.

← «آیا ندیده‌ای که خدا چگونه
مثلی زده است؟ سخن پاکیزه را چون درخت پاکیزه‌ای قرار داده است که ریشه آن در زمین
استوار و شاخه آن در آسمان است.» ابراهیم (۱۴)، ۲۴.

بر اساس این انگیزه‌های فطری و خواست‌های نفسانی، اصل دوم اعتقادی اسلام مستقر می‌شود. اسلام با ایجاد ایمان و عقیده به آخرت و معاد - زندگی برتر و بازگشت به حیات باقی و انسانی - و با بیان ادله و شواهد نفسانی و طبیعی می‌کوشد که چشم‌انداز بشر را باز کند و او را برای زندگی برتر و وسیع‌تر آماده گرداند. با این دید، طبیعت و ماده موطن ابدی انسان نیست. گهواره زمین مهد رشد و تربیت قوای انسانی است، و انسان چون به پای ملکات و مکتسبات خود ایستاد، باید آن را ترک کند.^۱ سیاره زمین مرکب مسافران و مهمان‌سرای واردان است تا هرکس از سفره گسترده و خوان نعمت‌های مادی و معنوی آن، فراخور استعداد و عمل و برای سرمنزل برتر، بهره گیرد. شکر این همه نعمت، شناسایی صاحب‌خانه و اجرای مقصود و نظام‌نامه اوست تا بر طبق این نظام‌نامه، هرکس به حسب قدرت به تولید و تصرف در سرمایه‌های طبیعت پردازد و به اندازه احتیاج و به عدل مصرف کند. با این وسعت نظر، ثروت‌های مادی و تولید و توزیع ناشی از آن بندهای تحدید و توقیف سرمایه‌های انسانی، عقل و فکر نخواهد بود، بلکه وسیله و نردبان عبور و عروج است. این تغییر تصور و توجه از آرزوهای محدود اختلاف‌انگیز به آرمان‌های عالی انسانی است که می‌تواند توحید نسبی در هدف و کوشش پدید آورد تا رهروان، کمک‌کار هم شوند و با هم زاد و توشه بگیرند و دست یکدیگر را بازگذارند و ناشناسایی‌ها و اختلاف‌ها را به آشنایی و وحشت‌ها را به انس و جنگ‌ها را به صلح تبدیل کنند. با این تغییر جهت می‌شود که تعاون در بقا، که از خواست‌های انسانی است، جای تنازع در بقا را، که از موازیت حیوانات و توحش است، بگیرد و مال، که وسیله است، با هدف اشتباه نشود و به جای آن نشیند. تصور چنین اجتماعی که بر پایه ایمان و عواطف انسانی افراد بنا شود برای مردمی که در محیط اقتصاد قرن تحولات صنعتی چشم‌گشوده‌اند، مشکل است. اینان زیر سلطه حکومت قاهر و وسایل تولید و عوامل مادی خودباخته و متحیر شده‌اند. از این رو،

۱- یعنی هنگامی که انسان به ملکات و اخلاق انسانی دست یافت و بر روی پایه‌های عقیدتی خود ایستاد، باید دنیا و وابستگی‌های دنیا را ترک کند و به زندگی جاویدان بپیوندد. (ویراستار)

ارزش‌های انسانی و تقاضاهای واقعی بشری را فراموش کرده و همه شئون حیات را از چشم اقتصاد و جنگ طبقات می‌نگرند. آن‌چنان قدرت مال را بالا برده‌اند که انسان را در برابر آن آلت بی‌اراده ساخته‌اند و در برابر ابزار و صنایع تولید به سجده واداشته‌اند. وقتی که تصور چنان اجتماعی یا شبیه آن برای این مردم دشوار باشد، تحقق آن دشوارتر است. در گوشه و کنار دنیای امروز، آنجاهایی که دست قدرت‌طلبان اخلاک‌گر به کار نیفتاده و عربده آنان کمتر به گوش می‌رسد، صلح و صفا و تعاون نسبی مشهود است. مگر پیش از آنکه در تاریخ جدید بشر دولت پدید آید، تعاون و محبت در میان جوامع کوچک حاکم نبوده است؟ و یا در محیط کوچک خانواده سالم، مگر عواطف و محبت حکومت نمی‌کند؟ اگر در همین محیط خانواده و در میان پدر و فرزند و همسر، غریزه مال‌اندوزی که نتیجه آن دروغ و خیانت و وسیله مقاصد ساختن است، جای محبت و عواطف را بگیرد، آیا با مقررات و نظریه‌ها می‌توان محیط سلامت و صفا ایجاد کرد؟ مگر اجتماع بشری، افزایش یافته محیط خانواده نیست؟

اجتماعات کوچک و بزرگی که به سرپرستی و تربیت پیامبران عالی قدر و مردان حق و صدق تشکیل شده، خود نمونه‌هایی است که مبشر تحقق جوامع سالم و معنوی است. از همه بارزتر اجتماع صدر اسلام است تا آن‌گاه که پرتو ایمان افکار را روشن می‌داشت و خلافت اسلامی تبدیل به سلطنت مطلقه نشده بود. پس از آن هم، ستمکاری و تجاوز به حقوق و حدود کسانی در اطراف قدرت‌های مطلقه و خودسر که اسلام را سپر قدرت و تجاوز خود ساخته بودند و در زیر این سپر، حدود و احکام اصولی اسلام را زیر پا می‌گذاشتند، اجتماع را به فساد کشاند. اما از حدود مراکز قدرت و عمال آنان که بگذریم و عامه مردم مسلمان را در نظر بگیریم و با اجتماعات دیگر مقایسه کنیم، می‌نگریم که تجاوز و تعدی و سلب حقوق در میان آنان کمتر از دیگر مردم دنیا دیده می‌شود. در طی قرون طولانی که از اول اسلام تا ظهور استعمار و غریزدگی گذشته، در سرزمین‌های اسلامی نه ملکداری مالکان مانند ملکداران کشورهای دیگر بوده است و نه سرمایه‌داران. ملکداران مسلمان هیچ وقت مانند ملکداران و فئودال‌های مغرب زمین و دیگر کشورها، مالک مطلق

زمین و زارع نبودند و آنان را دسته‌جمعی اخراج نمی‌کردند یا نمی‌کشتند یا خود قانونگذار و متولی و قاضی و مجری نبوده‌اند و کم و بیش ایمان و احکام حقوقی اسلام بر آنان حاکم بوده است. همچنین، با همان رعایت ظاهری اصول و احکام اسلامی، سرمایه‌داران مسلمان، عنان‌گسیخته و علنی و بی‌پرده نمی‌توانستند دست به رباخواری و احتکار بزنند و کارگر و دهقان را مسلوب‌الاختیار گردانند؛ بلکه بیشتر مالکان و سرمایه‌داران مسلمان منشأ خیرات و خدمات بزرگی بوده‌اند. تأسیس مؤسسات خیریه، درمانگاه، موقوفات، ساختن راه‌ها، پل‌ها، سراها و کمک‌های بی‌دریغ و دستگیری از بینویان از کارهای عادی و معمولی ثروتمندان مسلمان بوده است. در کشورهای اسلامی، پیش از جنگ‌های صلیبی و ظهور صنعت و استعمار غرب و نفوذ همه‌جانبه آن، فاصله و تضاد طبقاتی، آن‌چنان‌که در اروپا پیش آمد، وجود نداشت. طبقه حاکم در کشورهای اسلامی عموماً نه از مالکان بزرگ و نه از سرمایه‌داران به مفهوم خاص بوده‌اند. این گروه اکثراً متجاوزان و غارتگران بیت‌المال در راه حفظ قدرت خود بودند که به قدرت شمشیر مسلط می‌شدند.

اسلام، اجتماع و اقتصاد مجزا و غیرعملی ندارد

اسلام ناظر به واقعیات قوا و استعدادهای بشری است. از این نظر، اسلام همین انسان را با ترکیب خاصی که دارد، سازنده و پدیدآورنده اجتماع و اقتصاد و تاریخ می‌شناسد. این قوا و استعدادها چنان با هم پیوسته و ترکیب یافته که هر یک را جداگانه نمی‌توان مورد نظر قرار داد و اثر آن را مستقل پنداشت. هر فردی خواسته‌های مادی را با حفظ ارزش‌های معنوی و انسانی می‌جوید و به عکس. از این جهت، نظریات و قوانین اسلامی متکی به فرضیات علمی و جدای از خواسته‌های انسانی نیست. اسلام، که دعوت و اصول تربیتی و عملی‌اش برای بالا بردن مقام انسانی در همه جهات است، نمی‌تواند به یک جهت خاص نظر استقلالی داشته باشد. اگر آدمی را در حد احتیاج و تأمین غذا و مسکن و تولید محدود بپنداریم و به وی چون آلتی برای تولید و توزیع بنگریم و یکسره محکوم مقدرات این حوایج و

وسایلیش بشناسیم، آن وقت است که جا برای نظریه‌های فرضی درباره اقتصاد مستقل از انسان و به ثمر نهایی رسیدن آن، باز می‌شود. ولی همین بی‌توجهی و انحراف ذهنی، ارباب نظر عصر صنعت را به سوی تخیلات علمی غیرمنطبق با واقعیات و کم‌ثمر واداشته است. اگر این اصول فرع و ثمری داشته باشد، چون موقت و موضعی و نسبی است، مطلوب بشر امروز و آینده را در همه‌جا و برای مدتی طولانی برنمی‌آورد و پیوسته بر تحیر و اختلاف می‌افزاید. اصول نظریات و قوانین جدا و مستقل از شعور وجدانی و دیگر خواست‌ها و آرمان‌های انسانی جز برای عده یا طبقه خاص و در زمان محدود قابل درک و اجرا نیست.

اسلام، پیش از ارائه برنامه خود و پی‌ریزی آن، زمینه فکری را مورد نظر قرار داده و آن را آماده می‌کند و با تزکیه فکر از شرک و نفس از رذایل، نفوس را به ایمان و تقوا می‌آراید؛ آن‌گاه برنامه همه‌جانبه (اصول و قوانین) را با همکاری مردان آماده و شایسته (اولیا و صالحان) به اجرا درمی‌آورد و راه عمل را می‌نمایاند. عیب‌جو یا به خواست صاحب‌خانه توجه ندارد و به زمینه فکر و نظر وی آشنا نیست یا گوشه‌ای از آن را از سطح پایین در نظر می‌گیرد و ارتباط عمومی بنا از چشمش پوشیده می‌ماند؛ چنان‌که روش عامه مردم است که به نظر محدود خود و بدون توجه به وضع زمین و احتیاج ساکنان و جهات عمومی از روی دلسوزی عامیانه، از خود نظرهایی درباره شکل ساختمان و طرز بنا نهادن آن ابراز می‌دارند که با منظور مهندس یا صاحب آن تطبیق ندارد و یا مربوط به همه جهات و ارتباط عمومی آن نیست.

ریشه‌های قوانین اسلامی

اجتماع از افرادی تشکیل می‌شود که حقوق و قراردادهای اجتماعی را بپذیرند و خود را متقابلاً مسئول و ضامن آن بدانند. هرچه ایمان به مسئولیت ریشه‌دارتر باشد، پایه اجتماع محکم‌تر می‌شود. و چون مجتمع خود موجود متحرک و متطور (متکامل) است، باید مقصد و هدفی که پیکر زنده اجتماع بدان سو حرکت می‌کند، مشخص گردد، وگرنه اجتماعی که

دارای مقصد و متطور نباشد، قابلیت بقا ندارد. بر این اساس، اجتماع پایه می‌گیرد و هدف و حدود و حقوق مشخص می‌شود و برحسب همان حقوق مشخص، قوانین وضع و تشریح می‌گردد. استحکام قوانین و قدرت اجرایی آن وابسته به ایمان، به هدف و مسئولیت معنوی و وجدانی افراد تشکیل‌دهنده اجتماع است.

بنابراین، شارع باید اولاً، از هدف نهایی حیات فرد و اجتماع مطلع باشد تا در هر مرحله‌ای از تطور، سیر و حرکت متوقف نشود و قوانین مطابق آن جوابگوی خواسته‌های همه‌جانبه باشد. هدف‌هایی مانند تأمین استقلال ملی و روابط اقتصادی در همان حد خود محدود است. از آن پس اگر شعار محرکی شعورها را برنینگیزد و راه را باز نکند، رکود حتمی است و اجتماع، مانند آب راکد، عفونی و بلاخیز خواهد شد و پس از چندی در زمین فرو می‌رود تا به هم‌نوع متحرک خود بپیوندد یا در هوا تبخیر می‌شود.

ثانیاً، شارع باید به رموز نفسیات بشر، خواسته‌ها و ارزش‌های آن احاطه داشته باشد تا اصول و قوانین جامع باشد؛ زیرا منشأ قوانین حقوق است و حقوق همان روابط محدود نفسیات با افراد و موجودات است. اگر قانونگذار بشر را از یک زاویه بنگرد و با این نظر قانون وضع کند، علاوه بر اینکه حق انسانیت را نادیده گرفته، در قالب قانون مسیر انسانی را منحرف کرده است. این انحراف در آغاز می‌تواند سرابی خوش بنمایاند، ولی نهایت آن گمراهی و هلاکت است.

ثالثاً، شارع باید وارسته از تأثرات محیط و طبقه و هواهای نفسانی باشد تا بتواند قانون را به مصلحت همه تشریح کند، چنان‌که همه را در برگیرد و به هم بپیوندد.

رابعاً، باید افراد و طبقات اجتماع به قانون و مقام قانونگذار ایمان داشته باشند، تا لااقل اصول قانون خود قدرت اجرایی داشته باشد و اکثر خلق خود را نسبت به اجرای آن مسئول بدانند.

نقایص قوانین عرفی

قانونگذاران عادی هر قدر مقتدر باشند و قوانین عرفی هر چه دقیق و به ظاهر کامل باشد، فاقد شرایط و مزایایی هستند که گفته شد. فرد عادی به فرض آنکه به رموز نفسیات، عوامل و انعکاسات و حقوق ناشی از آن آشنا باشد، اگر بتواند تحدید و تنظیم حقوق را به صورت قانون درآورد، معجزه کرده است. در تشریح قانون، علاوه بر لزوم احاطه کامل بر اوضاع و احوال نفسانی و غرایز پیچیده بشری و خواص و آثار و حدود آنها، وارستگی از هواها و عقده‌ها و تمایلات و کینه‌ها و مؤثرات شعوری و لاشعوری لازم است. این شرایط در بشر عادی جمع نمی‌شود. بشر عادی هر قدر صلاح‌اندیش باشد، باز نمی‌تواند از تأثیر عوامل نفسانی و محیط آزاد باشد. چگونه می‌تواند آزاد باشد در حالی که احتیاجات و عادات و تجربیات گذشته و حال است که با دریافت‌ها و ملکات و عقده‌ها درمی‌آمیزد و به صورت عادات و روابط اجتماعی و سپس قانون درمی‌آید.

با بیان چند نمونه شاید بتوان زیان‌ها و نواقص عمومی قوانین عرفی را برای کسانی که از زمان چشم باز کردن گرفتار اغلال این قوانین بوده‌اند و جز وضع موجود را نمی‌بینند و باور ندارند، روشن کرد و به آنان باوراند:

(۱) اساس این عادات، تجربه، کشف حدود و روابط راجع به موضوعات مختلف زندگانی اجتماعی است؛ کشف روابط اجتماعی، برخلاف کشف خواص طبیعی، واقعی و ثابت نیست پس، قوانین عرفی واقعی و ثابت نیست و همیشه نمی‌تواند به سود همه باشد.

(۲) قوانین عرفی بر پایه تجربیات از وضع محدود اجتماعی و اقتصادی گذشته و حال است و نمی‌تواند ناظر به آینده متغیر باشد؛ پس همواره در معرض تغییر و تبدیل قرار دارد، در حالی که تشریح قانون پس از آشنایی منتفعان و اجرا، برای ایجاد ثبات و پیوستگی طبقات و ثبات نسبی است.

(۳) قوانین عرفی، چون اصلاً و فرعاً در معرض تغییر و تجدیدنظر است، منشأ پیدایش طبقه اصیل و ممتاز و فوق اجتماعی می‌گردد که پایه‌های حکومت استبدادی به صورت قانون می‌شوند و زنجیرهایی از قانون می‌سازند که پاره کردن آنها بسی دشوار و گران تمام می‌شود.

۴) قوانین بشری قهراً آمیخته با عقده‌ها و تمایلات است و عموماً ظلم را به ظلم و شرّ را به شرّ دیگر دفع می‌کند؛ اگر به سود طبقه‌ای باشد، خواه‌ناخواه به زیان گروه‌ها و طبقات دیگر خواهد بود.

۵) این‌گونه قوانین چون ناظر بر قوا و غرایز بشری و بر پایه تعدیل و هماهنگی نفسیات نیست، در میان قوانین و قوا و ارزش‌های انسانی پیوسته ناهماهنگی و اختلاف پدید می‌آورد و افراد اجتماع سنگینی و تحمیلی بودن آن را احساس می‌کنند و همین‌که مجالی یافتند، از زیر بار آن شانه خالی [می‌کنند] و خود را آزاد می‌سازند.

۶) این قوانین چون پیوسته به ایمان عقلی و مسئولیت وجدانی نیست، ضمانت اجرایی معنوی ندارد و در هر مورد که با منافع و خواست‌های افراد و طبقات ناسازگار درآید، نادیده گرفته خواهد شد. از این جهت، به موازات توسعه قوانین و آیین‌نامه‌ها، مقررات اجرایی بسط می‌یابد و برای مقررات قدرت اجرایی و آیین‌نامه‌ها قدرت‌های اجرایی و بازرس‌های قضایی تأسیس می‌شود و، از طرف دیگر، چون مجریان آن هم مسئولیت وجدانی ندارند، با اندک تطمیع یا تهدیدی قانون را نقض می‌کنند و به ریش قانونگذار می‌خندند. مشکل و گرفتاری مهم‌تر این است که خود همان قدرت اجرایی، طبقه خاصی را تشکیل می‌دهد که با ترکیب آن با طبقه قانونگذار منشأ بلاها و ستم‌ها و نابسامانی‌هایی می‌شوند.

نواقص قوانین عرفی و زیان‌های نفسانی و اجتماعی آن بیش از آن است که بتوان آن را بررسی کرد. بیش از زیان‌های وارده به بشریت، منافع فوت شده است که با هیچ محاسبه‌ای نمی‌توان آن را احصا کرد.^۱ مردمی که سطح نمای ظاهر تمدن‌ها و جوامع بشری را می‌نگرند، می‌پندارند که فقط همین قوانین عرفی بشری که محصول تجربیات، عادات و تقلید است، روابط افراد و طبقات را به صورت اجتماع و تمدن مجسم ساخته است. اما با تعمق و نظر دقیق، مشهود می‌گردد که روابط حسنه میان افراد و ثمرات مفید جوامع نوعی نتیجه اخلاق و مسئولیت‌های وجدانی است. به عبارت دیگر، قسم دیگر از

۱- احصا: شمارش کردن.

آثار اصول و قوانینی است که مافوق افکار و تخیلات بشری است و پایه‌های اصیل تمدن بر آن الهامات مستقر شده است. در هر اجتماعی که این پایه‌ها فرو ریزد، قوانین عرفی از هم گسیخته و بنای اجتماع منهدم می‌شود. دانشمندان و محققان اجتماعی که مقلدان، آنان را واضع و مبتکر می‌شناسند، خود به آن حقیقت معترف‌اند.^۱ چون قوانین جز تنظیم و تحدید روابط بشر در شئون مختلف با یکدیگر نیست و چون منشأ این روابط قوا و غرایز انسانی است و اصول این قوا و غرایز انسانی ثابت است، اصول قوانینی که روابط و انعکاسات آن‌ها را تحدید و تنظیم می‌کند، باید ثابت و غیرمتغیر باشد. چنان‌که خواص طبیعی موجودات طبیعی و حدود و میدان عمل غرایز حیوانی و آثار آن‌ها منظم و محدود است، انسان هم که جزئی از این جهان و پدیده‌ای ناشی از آن است، آثار قوا و غرایزش در میدان عمل و روابط با دیگران باید محدود به حدودی باشد. این فقط قدرت آزادی و اختیار است که حد و قیدی نمی‌شناسد و زندگی بشری را آشفته و نابسامان می‌گرداند. نتیجه آنکه باید روابط واقعی و ثابت و عادلانه‌ای در میان مجتمع بشری برقرار باشد و کشف اصول این روابط برای بشری که در هر مقام و مرتبه، خواه‌ناخواه محکوم محیط و عوامل نفسانی است، میسر نیست. بنابراین، یا باید به این آشفتگی و نابسامانی و تیرگی که بر روابط بشر حاکم است تن‌دردهیم و بپذیریم که بشر، با کمال عقل و اختیار و در میان عالمی که جزء و کل آن مقهور و محکوم روابط حکیمانه و انتظام است، باید بی‌سامان و گمراه به سر ببرد و عقل و

۱- ژان ژاک روسو می‌گوید: «عظمت دروغین یا عناوین ظاهری ممکن است مردم را فریب داده رابطه موقتی بین آن‌ها ایجاد کند، لکن فقط عقل و حکمت می‌تواند این رابطه را برقرار نگاه دارد. قوانین یهود که هنوز باقی است و شریعت فرزند اسماعیل [پیامبر اسلام] که از ده قرن پیش بر تمام مردم حکم فرماست، هنوز هم از عظمت مردان بزرگی که آن را تدوین کرده‌اند حکایت می‌کند». یک قسمت از اصول قوانین محکم و متین اروپا از روم قدیم گرفته شده. روم، بعد از قرن سوم میلادی که از عزلت بیرون آمد و قوانین سابق آن با شرایع آسمانی خاورمیانه درآمیخت، شکفته گردید و اروپا تمدن خود را بر همین اصول پایه‌گذاری کرد. آن‌گاه از طریق اسپانیا و خاورمیانه، اصول تشریحی اسلام و فرهنگ اسلامی را نیز اخذ کرد و تحول دیگری در اصول مدنی و اجتماعی خود پدید آورد.

اختیار او را فقط وسیله و موجب بدبختی و گمراهی‌اش بدانیم؛ یا باید معتقد و تسلیم شویم به اینکه همان قدرت لایزالی که سراسر موجودات طبیعی و غریزی را در صراط مستقیم و منظم به راه انداخته و سامان بخشیده است، برای انسان هم قوانین و نظاماتی وضع کرده و به کشف آن هدایت کرده است. از سوی دیگر، الهام و هدایت به کشف این اصول و قوانین جز از طریق بشر متصور نیست. اولین خصوصیت بشری که قابل و مستعد چنین درک یا کشف و الهامی باشد، این است که باید عقل و ضمیر وی از بندها و تیرگی‌های عوامل نفسانی و تأثرات محیط رسته و برتر و پاک باشد و جز حق، خیر و مصلحت هیچ عامل و مؤثری بر ضمیر او حاکم نباشد. احتیاج بشر به چنین قوانین و وجود این گونه کسان کمتر از احتیاج چشم به مژه و ابرو، برای تعدیل فشار نوری که از بالا و بیش از طاقت چشم به آن هجوم می‌آورد، نیست. مگر درد و رنج شناخته یا ناشناخته‌ای هست که وسیله درمان آن در خلقت سراسر حکیمانه نباشد؟ جستجوی دائم برای یافتن درمان دردها و بیماری‌های نوظهور دلیل تشخیص همین حقیقت است. با این قدرت خلاقه بی‌پایان عالم و تنوعی که در موجودات، به خصوص در استعدادهای مختلف فکری و عملی که برای درک و برآوردن کمترین احتیاجات بشری مشهود است، پدید آمدن چنین شخصیت‌هایی نه بعید است و نه غیر ضروری. این مردان بزرگ، چون با صفات و امتیازات خاصی که دارند، نماینده و زبان حق‌اند و خبر از قانون و مشیت ازل می‌دهند، به نام «رسول» و «نبی» خوانده می‌شوند. پیامبران مشکل بشریت را در کیفیت روابط اجتماعی و اقتصادی جستجو نمی‌کنند و در آغاز دعوت خود، اصول برنامه‌هایی از این قبیل را اعلام نمی‌دارند. آنان، در پرتو الهام و وحی، نخست به وضع پیچیده نفوس بشر و مشکل درونی او می‌نگرند. در واقع هم اولین مشکل بشری، فقد اصول و قوانین اجتماعی و اقتصادی نیست. هرچه هم

۱- علما و محققان اسلام، با ادله متقن، لزوم نبوت نوعی و شرایط و اوصاف نفسی و خلقی پیامبران، به خصوص ملکه و خلق عصمت را در کتاب‌های فلسفی و کلامی خود به تفصیل بیان و اثبات کرده‌اند. در اینجا، فقط به تناسب بحث از قانون و از این منظر، به لزوم ظهور چنین شخصیت‌ها و اوصاف و شرایط نفسانی آنان اشاره شده است.

قوانین ناظر به حق و عدل باشد، اگر با ایمان به حق و مسئولیت وجدانی پیوند نداشته باشد، نه افراد را چنان که باید به هم می‌پیوندد تا به صورت اجتماع مرتبط و محکم درآورد و نه ضمانت اجرایی کامل دارد. ایمان به حق و قانون ناشی از آن رابطه و عامل به هم پیوستگی معنوی اجتماع و ضامن اجرا و مراقب قانون است که باید پیش از هر تشریح و ارائه هرگونه قوانین و اصولی، در فکر و قلب بشر راه یابد و به او نیرو بخشد.

پیش از حل مشکل ایمان به قانون، بشر مشکلات نفسانی دیگری دارد.

کوتاهی عقل برای درک حق مطلق و ناتوانی در برابر عوامل طبیعت و احتیاجات گوناگون و پیوسته مقهور قدرت‌های بشری و قوانین ناشی از آن بودن، همه این عوامل و علل دیگر استقلال و شخصیت معنوی انسان‌ها را سلب می‌کند. این عوامل، مشکل پیچیده و مهمی را در نفوس بشر ایجاد کرده که در عین بندگی و خودباختگی، خود را مستقل و آزاد می‌پندارند. علاج این بیماری و چاره این مشکل از عهده چاره‌جویی‌ها و علاج‌های بشری خارج است. پیامبران، از طریق وحی و الهام، نخست به علاج این بیماری و گشودن این عقده‌های به هم پیوسته و پیچیده باطنی می‌پردازند. دعوت به توحید و دمیدن روح ایمان به حق مطلق برای آزاد کردن بشر از بندهای بندگی غیر حق و گشودن عقده‌های محکومیت و ذلت‌زدگی انسان‌هاست. از این راه به علاج نفوس و زنده کردن استقلال پایمال‌شده آنان پرداختند و تا آنجا که استعدادها و شرایط اجازه می‌داد موفق شدند. پس از این علاج و تحول فکری و نفسانی و بیدار شدن روح رحمت، خیر، عدل و احسان، شریعت و قوانین ناشی از این منابع و اصول را به مقتضای زمان و محیط محدود بیان کردند و پا به پای پیشرفت و ریشه‌دار شدن ایمان به حق و خیر مطلق، شعاع شرایع و اصول آن توسعه یافت و در شریعت اسلام کامل گردید. این طریقه علاج و روش همه پیامبران بوده که اسلام آن را تکمیل کرده. این طریقه پیامبران و آثار آن در گذشته و حال بر کسی پوشیده نیست. اکنون خلاصه‌ای از طریقه اسلام در تشریح، مبادی، مقدمات و امتیازات آن را بیان می‌کنیم:

۱) اسلام از طریق هدایت عقل به سوی حق مطلق و تحکیم ایمان به توحید، به چاره واپس ماندگی عقل، و اخوردگی نفس، عقده‌ها و پیچیدگی‌های درونی پرداخته است. این، غیر از اصول و قوانین بشری است که در حریم نفوس راهی ندارد و توجهی هم به آن ندارد. سیطره و فشار قوانین خشک و تعبدی بشری عقل را هرچه بیشتر واپس می‌برد و بر عقده‌ها می‌افزاید.

۲) اسلام بشر را از بندگی خود و قوانین ساخته بشری آزاد می‌کند و او را تسلیم خداوند که حق و خیر مطلق است، می‌سازد (و همین معنای «اسلام» است)؛ ولی قوانین بشری، چون از عرف و عادات گرفته شده و عرف و عادات نیز همیشه حول محور منافع و حاکمیت طبقه خاصی می‌گردد، بیشتر انسان را به بند می‌کشند.^۱

۳) اسلام با تعالیم عقلی و عملی خود، احساس و توجه به حق، خیر و تشخیص حسن و قبح و، بالتیجه، درک روح قانون را در عامه نفوس بیدار و فعال می‌سازد؛ ولی قوانین ناشی از عادات و منافع طبقات، برای اینکه توده مردم یکسره به آن تن دردهند، فکر و درک را می‌گیرند یا به آن توجه ندارند.

۴) اسلام با انواع تعالیم مخصوص به خود، ارزش انسانی را بالا می‌برد و حاکمیت و استقلال شخصی را در مقابله با آمال هوس‌انگیز و علاقه‌های به مال، تحکیم می‌کند تا در واقع انسان حاکم بر خود و مالک مال باشد، نه مملوک آن. در حقیقت، منشأ زیان‌های فردی و اجتماعی مالکیت خصوصی نیست. مشکل این است که بشر مملوک و محکوم علاقه‌ها و جواذب مال باشد، تا آنجا که اندیشه مال‌اندوزی عقل و فکر و عواطف او را به استخدام خود بگیرد و با رشته‌های رنگارنگ علاقه‌ها وی را به هر سو ببرد و به هر اقدامی وادارد. به عکس، اگر انسان به حق مالک باشد نه مملوک، عقل مصلحت‌اندیش و عاقبت‌بین او، تا آنجا که به خیر و صلاح خود و دیگران

۱- مارکس با نبوغ خاص خود، ظاهراً به خوبی متوجه بوده که با نظریات علمی و قوانین اقتصادی و اجتماعی خود و دیگران، نه عدالت مطلوب برقرار می‌شود و نه طبقات محو می‌گردند. از این رو خود را از مسئولیت این وعده‌ها مبرا دانسته و آن را به عهده جبر تاریخ احاله کرده است. ولی اکنون پیشرفت وسایل تولید، طبقات دیگری به وجود آورده است و از زمان مارکس، اجتماعات بشری حتی یک قدم هم به سوی محو کامل طبقات نزدیک نشده‌اند.

باشد، علاقه به مالکیت و تصرف را مشروع و مجاز می‌داند. این مطلب به کلی مورد غفلت مصلحین و چاره‌جویان مشکلات اقتصادی است؛ چنان‌که در طرح اصول و وضع قوانین خود هیچ توجهی به آن ندارند و از آن منطری هم که می‌نگرند نمی‌توانند به این حقیقت نفسانی توجه داشته باشند.

۵) مهم‌ترین نتیجه‌ی تعالیم و تربیت‌های اسلامی مصونیت ایمانی فرد و ضمانت مسئولیت آن نسبت به جماعت و قانون و اجرای آن است. با این علاج‌های نفسانی و مبادی تشریحی، احکام و قوانین اسلامی به صورت پیوندها و قراردادهای محکمی درمی‌آید که متکی به ایمان و عقیده است. علاوه بر آنچه گفته شد، شریعت کامل و قوانین ناشی از آن، از نظر نفس قوانین، خصوصیات و شرایطی باید داشته باشد از جمله:

اولاً، مبادی و اصولی را باید تأسیس کند که ثابت و کلی و مورد پذیرش عامه باشد تا شکلی را که اصول تربیتی، روابط و قراردادهای عمومی به اجتماع داده است، حفظ کند و، برطبق آن اصول، فروع قانونی استنباط و تعیین گردد.

ثانیاً، فروع ناشی از آن مبادی و اصول مسلم باید بر اوضاع و حوادث واقعه قابلیت تطبیق داشته باشد.

ثالثاً، احکام اصلی و فرعی دارای خاصیت حیاتی، یعنی دارای اثر حرکت و تکامل باشد تا هرچه بیشتر به سوی نمونه‌های عالی‌تر پیش برود.

رابعاً، همراه احکام و قوانین اصلی، مؤیدات قانونی و وعده و وعید باشد تا قانون و اجرای صحیح آن را صیانت و از نقض، انحراف و تأویل حفظ کند. این خصوصیت، علاوه بر ایمان به اصول و مسئولیت قلبی آن است.

حال، آیا جز اسلام می‌توان شریعتی یافت که اصول و احکام اجتماعی و اقتصادی را با هدف‌های عالی انسانی و نفسیات و غرایز بشری این چنین پیوند داده و پیش از آن و پس از آن مشکلات روحی را چاره کرده باشد؟ اسلام پس از سه مرحله عقده‌گشایی از عقل و نفس بشر و تحکیم مبانی ایمان به هدف‌ها و ارزش انسانی و بیان مقاصد کلی و فطری شریعت و اصول تشریحی، بر طبق نصوص کتاب، سنت و تشخیص عقل مؤید به ایمان، راه اجتهاد را برای شکفته شدن فکر در راه استناد و تطبیق باز کرده است؛

آن‌گاه اجرای احکام را با استناد به مسئولیت، تعهدات ایمانی، امید به صواب و ترس از عقاب و در آخرین مرحله با احکام جزایی، تضمین کرده است. این وضع و طریقه را با تدبیر در آیات قرآن که سرچشمه دین و سند متقن و اصیل شریعت است و کیفیت نزول و نظم آیات، باید دریافت. آیات قرآن کریم، نخست با بیان دلایل فطری مخصوص به خود، انسان را از پیوستن به هر موجود محدود و تعلق به آن و تمکین در برابر آن که موجب توقف و تحیر عقل است، آزاد می‌سازد و راه ایمان به خدا (عدل، حکمت و حق مطلق) و آخرت (نهایت و غایات انسانی) را باز می‌گرداند. آن‌گاه، کلیات عقلی و فطری را که ریشه و منشأ احکام است و هم مجموعه احکام و قوانینی است برای صیانت، تأیید و تحکیم آن‌ها بیان می‌کند، مانند اصول ایمان، تقوا، برّ، عدل، قسط (عدل عملی)، عمل صالح و احسان. یک قسمت مهم آیات قرآنی دعوت به این اصول و بیان آثار، نتایج و تأثیر آن‌ها در شئون معنوی و مادی است. بعد از بیان این نوع اصول کلی عقلی و فطری و تمکین آن‌ها در عقول، چنان‌که نظارت بر همه احکام و قوانین و اعمال داشته باشند، احکام و مبادی شریعت را در هر باب به صورت مطلق و مجمل و بدون شرح و تفصیل - جز در موارد محدودی مانند احکام ارث - بیان کرده است. این احکام و مبادی آن با انضمام به مصرّحات سنت صحیح و اصول مستنبط از آن، راه اجتهاد را به روی عقل هدایت شده و مؤید به ایمان بازگذارده است. علاوه بر این‌ها، از نظر فقه اسلام، مصالح مُرسله^۱ و عرف و عادات حسنه که مخالف با اصول و نصوص نباشد، حجت است.

بر اساس این اصول و مبادی، نصوص و عرفیات مستحسن و منطبق، اصالت و حاکمیت عقل و از مجموع این منابع، فقه اسلامی چنان عمق و وسعتی یافته است که مانند اقیانوس ژرفی غواصی در اعماق آن برای هر کس میسر نیست، مگر کسانی که به شرایط خاص روحی و تعمق فکری مجهز باشند. با اتصال عقل درآک به این منابع و اجتهاد زنده (به خصوص به حسب نظر امامیه که پیروی از مجتهد مرده را جایز نمی‌دانند و معتقدند که مجتهد

۱- مصالح مرسله مصالحي است که در شرع نص بر امتیاز آن وارد نشده باشد و در واقع مصالحي است که ملائم و مناسب با مقاصد شریعت است. (ویراستار)

باید زنده و ناظر به حوادث، مشکلات روزافزون و وقایع روز باشد) فقه اسلامی پیوسته رو به تطوّر و تکامل داشته است و چنین هم باید باشد. در غیر اسلام، هیچ اصول تشریحی، فروع و احکام ناشی از آن را نمی‌توان یافت که در زمان‌ها و شرایط و سرزمین‌های مختلف و در میان اقوام و مللی که از جهت فکر و اخلاق اختلافات اساسی داشته‌اند، چنان تطبیق شده باشد یا اوضاع و احوال را با احکام و قوانین خود منطبق کرده باشد، تا آنجا که مردم هر زمان، در هر حال و هر مکان آن را از خود بدانند و به فروع و اصول آن چنان معتقد باشند که با جان و دل همه اجزا و جزئیات آن را به اجرا درآورند و از حریم آن دفاع کنند.

منشأ پیدایش و افزایش نظریات و اصول فقهی اسلام در قرون متوالی و نیز اختلافات فقها در مسائل مستحدثه، همین منابع سرشار است و همین گواه متطوّر بودن فقه اسلامی است.^۱ جمود و رکودی که در ظاهر فقه اسلامی دیده می‌شود و گاهی آن را ناقص و ناساز می‌نمایاند، معلول جمود عمومی است که در قرون اخیر عارض افکار همه مسلمانان و جامعه اسلامی شده است؛ چنان‌که منابع فقه اسلامی را هم، مانند دیگر منابع عقلی و طبیعی، راکد گذارده‌اند و بسا موجب انحراف در تطبیق (مانند دیگر انحراف‌های زیان‌بخش فکری و بهره‌گیری از منابع طبیعی) گردیده‌اند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱- در فقه اسلامی مسائلی را می‌توان یافت که مدت‌ها مورد اتفاق همه یا اکثر فقها بوده است و پس از آن یکباره از آن نظر عدول کرده‌اند. جز در مسائل اجتماعی - بنابر عقیده اکثریت - در مسائل فرعی اجتهادی، مجتهد بر حسب اجتهاد خود می‌تواند فتاوی دیگران را رد یا قبول کند؛ به خصوص که اکثر علمای اسلام، جز اشاعره، احکام را تابع مصالح و مفاسد واقعی می‌دانند. بنابراین، اگر مجتهد مصلحت تازه‌ای را تشخیص داد، می‌تواند نظر تازه‌ای دهد، هر چند مخالف با نظر معاصران یا گذشتگان باشد.